

[نکته باقیمانده راجع به حرمت عجب 2](#_Toc56877876)

[بررسی مفسد بودن عجب مقارن 2](#_Toc56877877)

[روایات دالّ بر مفسد بودن عجب مقارن 3](#_Toc56877878)

[روایت أول 3](#_Toc56877879)

[بررسی سندی 3](#_Toc56877880)

[بررسی دلالی 4](#_Toc56877881)

[روایت دوم (معتبره علی بن سوید) 4](#_Toc56877882)

[مناقشه أول 5](#_Toc56877883)

[مناقشه دوم 5](#_Toc56877884)

[جواب از مناقشه دوم 5](#_Toc56877885)

[مناقشه سوم 5](#_Toc56877886)

[روایت سوم 6](#_Toc56877887)

[روایت چهارم (معتبره عبدالرحمن بن حجاج) 6](#_Toc56877888)

[مناقشه اول 7](#_Toc56877889)

[مناقشه دوم 7](#_Toc56877890)

[جواب از مناقشه دوم 7](#_Toc56877891)

[مناقشه سوم 8](#_Toc56877892)

[جواب استاد از مناقشه أول 8](#_Toc56877893)

[جواب استاد از مناقشه سوم 9](#_Toc56877894)

[مناقشه چهارم 10](#_Toc56877895)

[روایت پنجم 10](#_Toc56877896)

[مناقشه 10](#_Toc56877897)

**موضوع**: مسأله 10 (عجب) /نیت /واجبات نماز /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث راجع روایات دال بر حرمت عجب بود که در جلسه قبل روایت دهم و یازدهم مورد بررسی قرار گرفت. در ادامه بحث مبطلیت عجب مقارن مطرح شد و چهار روایت مورد بررسی قرار گرفت.

## نکته باقیمانده راجع به حرمت عجب

بحث در رابطه با حرمت عجب و مبطل بودن آن نسبت به عبادت بود؛ بیان شد که دلیلی بر حرمت که به لحاظ سند و دلالت تام باشد، پیدا نکردیم و با این که عجب یک صفت رذیله می باشد، ولی دلیلی بر حرمت آن نداریم. منشأ عجب، جهل است که انسان احساس و توهّم می کند که در اعمالش بر خدا تفضّل دارد و بیش از حق استحقاق خدا او را عبادت می کند. همچنین اگر انسان به خودش معجب شود منشأ آن جهل است.

از برخی نقل شده است که خود را بر حضرت اباالفضل ترجیح می داده اند و خود را افضل از ایشان می دانستند به این خاطر که عالم بوده و حدود پنجاه سال یا کمتر و یا بیشتر تحصیل علم کردم، در حالی که حضرت اباالفضل یک روز جهاد کرد و شهید شد. لابد این حدیث را هم مدّ نظر داشته اند که «مداد العلماء أفضل من دماء الشهداء»[[1]](#footnote-1) و نمی دانستند که قیاس خود با ولی‌ای از اولیای خدا مثل حضرت اباالفضل جهل است. این ها ناشی از جهل است ولی دلیلی بر این که معجب به عبادت بودن یا معجب به خود بودن حرام باشد پیدا نکردیم.

## بررسی مفسد بودن عجب مقارن

صاحب عروه راجع به مفسد بودن عجب نسبت به عبادت فرمودند: أقوی این است که عجب حتّی عجب مقرن با عبادت، مفسد عبادت نیست.

**واضح است که عجب متأخّر مفسد عبادت نیست**؛ نه به این خاطر که شرط متأخّر محال است –که برخی مطرح می کنند- و ممکن است شارع عبادتی را واجب کرده باشد که مشروط به این باشد که تا آخر دچار عجب نشود؛ شبیه این که صحت صوم مستحاضه مشروط به اغسال شب آتی باشد که مشکلی ندارد. لکن شرط متأخّر خلاف ظاهر است و اگر دلیل بیان کند «العجب مفسد للعبادة» باید آن را بر عجب مقارن حمل کنیم. همچنین ارتداد متأخّر مفسد عبادت نیست و به طریق اولی عجب متأخّر مفسد عبادت نخواهد بود.

**مرحوم صدر راجع به مفسد بودن عبادت با عجب مقارن در کتاب الفتاوی الواضحه فرموده اند**: حتّی در عجب حرام -که شخص منّ علی الله دارد و احساس می کند حقّ خدا را کامل أدا کرده است- عجب مفسد عبادت نیست.

**آقای سیستانی فرموده اند:** اگر عجب مقارن به حدّی برسد که عملش را با حال تذلّل و خضوع در برابر خدا انجام ندهد، مخلّ به قصد قربت بوده و به این جهت عبادت او باطل می شود؛ کسی که نماز شب می خواند و تخضّع لله در نفس خود ندارد، بلکه منّ علی الله دارد و به حدّ ادلال بر خدا رسیده است و احساس می کند تفضّل بر خدا دارد، عمل او باطل است.

به نظر ما تخضّعی که شرط قصد قربت است با منّ علی الله جمع می شود. أصلاً منّ علی الله برای شخصی که معجب به عبادت است در طول تخضّع او است، یعنی نماز شب به عنوان تخضّع در برابر خدا می خواند، ولی احساس می کند که با این کارم حقّ خدا را به طور کامل أدا کرده اند. لذا فرض بحث را باید جایی قرار دهیم که حتّی منّ علی الله او با تخضّع و تخشّع منافات نداشته باشد.

توجّه شود که این گونه نیست که ابتدا خشوع داشته باشد و بعد خشوع و تخضّع او از بین رود و دچار منّ علی الله و ادلال شود، بلکه منّ علی الله تأخّر رتبی از تخضّع دارد و همزمان که با حالت خشوع و خضوع نماز شب می خواند منشأ می شود که او فکر کند که دیگر کمال حق خدا را أدا کرده است و با خدا تسویه حساب کرده است و لذا حالت منّ علی الله در کنار تخضّع او وجود دارد و این گونه نیست که در حالت منّ علی الله، حالت تخضّع او از بین برود.

### روایات دالّ بر مفسد بودن عجب مقارن

عمده در مقام بررسی روایاتی دال بر مفسد بودن عجب مقارن نسبت به عبادت است؛

### روایت أول

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قِيلَ لَهُ وَ أَنَا حَاضِرٌ الرَّجُلُ يَكُونُ فِي صَلَاتِهِ خَالِياً فَيَدْخُلُهُ الْعُجْبُ فَقَالَ إِذَا كَانَ أَوَّلَ صَلَاتِهِ بِنِيَّةٍ يُرِيدُ بِهَا رَبَّهُ فَلَا يَضُرُّهُ مَا دَخَلَهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَلْيَمْضِ فِي صَلَاتِهِ وَ لْيَخْسَأِ الشَّيْطَانَ.[[2]](#footnote-2)

#### بررسی سندی

یونس بن عمار توثیق خاص ندارد، با این که برادر اسحاق بن عمار صیرفی است که نجاشی راجع به او می فرماید: «إسحاق بن عمار بن حيان مولى بني تغلب أبو يعقوب الصيرفي‌شيخ من أصحابنا، ثقة، و إخوته يونس و يوسف و قيس و إسماعيل، و هو في بيت كبير من الشيعة، و ابنا أخيه علي بن إسماعيل و بشر بن إسماعيل كانا من وجوه من روى الحديث»[[3]](#footnote-3) لکن یونس بن عمار توثیق خاص ندارد ولی مروی عنه ابن أبی عمیر است که در وسائل جلد 16 صفحه 235 هم از کافی و هم از محاسن به سند صحیح از ابن أبی عمیر از یونس بن عمار روایت نقل می کند و لذا به نظر ما روایت تمام است. ولی صاحب جواهر به خاطر سند در این روایت اشکال می کنند و لابد ایشان قبول ندارند که مشایخ ابن أبی عمیر ثقات اند.

#### بررسی دلالی

**صاحب جواهر فرموده اند:** این روایت برای صحّت نماز شرطی قرار داده است که اگر اول نماز نیّت خالص داشته باشد عجبی که عبداً بر او عارض می شود مضرّ نیست؛ یعنی اگر از ابتدای نماز این حال عجب را داشته باشد مضرّ به عبادت او است. البته در ادامه فرموده اند: هر چند این روایت بهترین روایتی است که به آن بر مفسد بودن عجب استدلال می شود و لکن سند این روایت ضعیف است و صریح الدلالة نیست.

**به نظر ما این روایت ضعف سند ندارد، ولی ضعف دلالت دارد؛** زیرا حضرت بیان نفرمودند که «اذا کان أول صلاته غیر معجب ثم دخله العجب فلایضره» تا بگوییم شرط صحّت عبادت این است که ابتدای نماز دچار عجب نباشد، بلکه می فرماید «اذا کان اول صلاته بنیة یرید بها ربه» یعنی اگر شرط قصد قربت را از ابتدای نماز فراهم کرده است اگر بعد از شروع در نماز دچار عجب شود زیانی به نماز نمی زند. لذا این روایت دلالتی بر مفسد بودن عجب نسبت به عبادت ندارد، مخصوصاً این که اگر در أثنای نماز عجب به این شخص عارض شود این روایت نماز را صحیح می داند، در حالی که اگر عجب مقارن مبطل باشد کسی تفصیل نداده است که اگر ابتدای نماز عجب باشد نماز باطل است ولی اگر ابتدا نماز عجب نداشت و بعد از تکبیر نماز دچار عجب شد نماز او صحیح است.

### روایت دوم (معتبره علی بن سوید)

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْعُجْبِ الَّذِي يُفْسِدُ الْعَمَلَ فَقَالَ الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَناً فَيُعْجِبَهُ وَ يَحْسَبَ أَنَّهُ يُحْسِنُ صُنْعاً وَ مِنْهَا أَنْ يُؤْمِنَ الْعَبْدُ بِرَبِّهِ فَيَمُنَّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِلَّهِ عَلَيْهِ فِيهِ الْمَنُّ.[[4]](#footnote-4)

سند روایت خوب است و گفته می شود دلالت روایت نیز خوب است زیرا ظاهر این که حضرت در عبارت «و للعجب درجات» جواب سائل را بیان می فرمایند که از عجب مفسد عمل سؤال کرده بود و مرتکز سائل این بود که عجبی وجود دارد که مفسد عمل است و از آن عجبی که مفسد عمل است سؤال می کند و حضرت هم می فرماید که عجب درجاتی دارد و درجه اولی که حضرت ذکر فرمودند این است که انسان سوء عمل خود را حسن ببیند که مربوط به بحث ما نیست و عجب دوم این است که انسان با ایمان خود به خدای متعال منّت بگذارد و ظاهر روایت این است که این مرتبه عجب، مفسد عبادت است.

#### مناقشه أول

**مرحوم خویی فرموده اند:** این روایت دلالتی بر مفسد بودن عجب نسبت به عبادت ندارد؛ زیرا مرتبه أول عجب روشن است که أصلاً عمل شخص سوء است و حسن نیست که عجب مفسد آن باشد. و مرتبه دوم که عجب در ایمان است مفسد چه چیزی است؟ مفسد ایمان است؟! مگر ایمان عبادت است و قابل صحّت و فساد است که بگوییم عجب مفسد آن هست یا نیست! حضرت نفرمودند «أن یعمل العبد عملاً فیمنّ علی الله»، بلکه عجب در ایمان را مطرح نمود که ربطی به فساد عبادت به خاطر عجب ندارد. نهایت این است که به ایمان این شخص ثوابی داده نمی شود و ایمان عبادت نیست تا با عجب فاسد شود.

به نظر ما اشکال مرحوم خویی، اشکال خوبی است.

#### مناقشه دوم

**مرحوم داماد در اشکال به استدلال به این روایت بر مفسد بودن عجب فرموده اند**: افساد عمل ولو به این ممکن است که ثواب عمل از بین برود و دلیلی وجود ندارد که افساد عمل به معنای بطلان فقهی عمل باشد تا موجب اعاده یا قضا باشد.

##### جواب از مناقشه دوم

**به نظر ما این اشکال صحیح نیست**؛ أولاً، خود ایشان قبلاً بیان می کردند که ظاهر «عمله غیر مقبول» بطلان عمل است، حال چگونه در مورد «یفسد العمل» این احتمال را بیان می کنند که به معنای عدم اعطای ثواب باشد. ثانیاً، این معنا خلاف ظاهر است و لذا جواب مرحوم خویی بهتر است.

#### مناقشه سوم

**ممکن است جواب سومی نیز داده شود**: بر فرض ظاهر جواب امام علیه السلام این باشد که جواب سائل را بیان می کند، نهایت این است که عجبی که به حدّ منّ علی الله می رسد مبطل عمل است؛ دیگر چرا مطلق عجب مفسد عمل باشد؟! علاوه بر این که همین مقدار هم قابل قبول نیست زیرا در جایی می گوییم جواب با سؤال منطبق است که ظهور عرفی وجود داشته باشد و لذا اگر امام علیه السلام جوابی فراتر از سؤال سائل را بیان بفرمایند ظهور در این ندارد که جواب سائل را بیان کرده باشند؛ در این روایت سائل سؤال می کند که «ما العجب الذی یفسد العمل» و حضرت در جواب می فرمایند: «للعجب درجات» و دو درجه عجب را بیان می کنند و ظهوری در این ندارد که جواب سائل را داده است. در روایات در موارد زیادی، جواب سؤال سائل بیان نشده است و تطابق جواب با سؤال تعبّدی نیست و بستگی به ظهور عرفی دارد و حضرت در این روایت مثلاً این گونه نفرمود «ان یؤمن العبد لربه فیمن علی الله و هذا هو العجب المفسد» تا ظهور در تطابق داشته باشد.

### روایت سوم

وَ فِي الْعِلَلِ وَ فِي التَّوْحِيدِ عَنْ طَاهِرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْهَرَوِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُهَاجِرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ يَحْيَى عَنْ صَدَقَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ صَدَقَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ ص عَنْ جَبْرَئِيلَ فِي حَدِيثٍ قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدِي بِمِثْلِ أَدَاءِ مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ- وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ يُرِيدُ الْبَابَ مِنَ الْعِبَادَةِ- فَأَكُفُّهُ عَنْهُ لِئَلَّا يَدْخُلَهُ عُجْبٌ فَيُفْسِدَهُ.[[5]](#footnote-5)

سند روایت ضعیف است. به نظر ما دلالت این روایت نیز مخدوش است زیرا ضمیر «یفسده» به «عمل» رجوع نمی کند بلکه به خود شخص رجوع می کند، زیرا تعبیر «فیفسدها» نکرد که دلالت بر مفسد بودن عبادت داشته باشد بلکه بیان می کند که عجب موجب فاسد شدن شخص می شود و عبادت شخص فاسد، دلیلی بر بطلان ندارد.

### روایت چهارم (معتبره عبدالرحمن بن حجاج)

وَ فِي الْخِصَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ إِبْلِيسُ - إِذَا اسْتَمْكَنْتُ مِنِ ابْنِ آدَمَ فِي ثَلَاثٍ لَمْ أُبَالِ مَا عَمِلَ- فَإِنَّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ مِنْهُ- إِذَا اسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ وَ نَسِيَ ذَنْبَهُ وَ دَخَلَهُ الْعُجْبُ.[[6]](#footnote-6) سند روایت خوب است.

اگر بتوانم در سه چیز بر فرزند آدم مسلّط شوم دیگر هر کاری کند برایم مهم نیست چون آن کار از او قبول نمی شود: اگر عملش را زیاد بشمارد که داخل در عجب است و دچار نسیان ذنب شود که این هم حدّی از عجب است و این که شخص دچار عجب شود.

#### مناقشه اول

**مرحوم خویی راجع به دلالت فرموده اند**: اگر عمل فاسد باشد به چه دلیل شیطان بیان می کند «لم ابال» و برایش مهم نیست؟ اتّفاقاً برای او مهم است و اگر شخصی عمل فاسد را به قصد امتثال أمر به جا بیاورد تشریع محرّم است و برای شیطان مهم است که مردم گناه کنند و هیچ گاه شیطان نمی گوید «لا ابالی أ زنی الناس أم لم یزنوا» بلکه شیطان دنبال این است که مردم را به گناه بکشاند. و لذا «لم ابال» را در جایی مطرح می کنند که این عمل بی أثر است و عملی که همراه با عجب باشد بی أثر است یعنی ثواب ندارد، وگرنه اگر باطل باشد و عمل فاسد به قصد امتثال أمر خدا انجام شود عمل حرام می شود و شیطان أهمیت می دهد به این که مردم کار حرام کنند. لذا معلوم می شود عبادت همراه با عجب باطل نیست و تنها ثواب ندارد و لذا شیطان می گوید «نماز بخواند یا نخواند برای من مهم نیست» و می خواستم کاری کنم که ثواب به او نرسد و با عجبی که او را مبتلا کردم دیگر ثواب به او نمی رسد.

#### مناقشه دوم

**مرحوم داماد دو وجه برای ردّ استدلال به این روایت بر مبطل بودن عجب بیان نموده و فرموده اند**:

**اشکال أول این است که:** ظاهر روایت این است که اگر این سه کار با هم باشد مفسد است؛ یعنی اگر در هنگامی که نماز می خواند هم مستکثر عمل خود باشد و هم گناه خود را فراموش کند و هم این که معجب به خود باشد منشأ بطلان نماز می شود و صرف عجب موجب بطلان نمی شود.

##### جواب از مناقشه دوم

**ایشان فرموده اند که اشکال أول قابل جواب است**؛ زیرا ظاهر عرفی این است که دو عمل دیگر یعنی استکثار عمل و نسیان گناه داخل در عجب است و عجب با این دو چیز حاصل می شود و این دو چیز از مقدمات عجب اند؛ یعنی وقتی انسان عمل خود را استکثار می کند و گناه خود را فراموش می کند دچار عجب می شود، نه این که سه کار در عرض هم باشد و گویا چنین گفته است که «استکثر عمله و نسی ذنبه فدخله العجب»؛ زیرا مراد از استکثار عمل، استکثار عمل نسبت به سایر مردم نیست، وگرنه امام زین العابدین با آن همه عبادتی که انجام می داد معلوم است که عمل خود را بیشتر از عمل مردم می داند و هر چند فخر فروشی نمی کنند ولی عالم اند به این که عمل آن ها فوق عمل غیر معصومین است ولی استکثار عمل بالقیاس الی الله ندارد و معجب کسی است که عمل خود را بالقیاس الی الله استکثار می کند. لذا نمی توان گفت مجموع سه چیز سبب عدم قبولی عمل است بلکه ظاهر روایت این است که این سه چیز بیان عجب است.

#### مناقشه سوم

**اشکال دوم مرحوم داماد این است که:** ابلیس دنبال این است که یا عمل انسان باطل باشد و یا روز قیامت نتواند عمل صحیح خود را در کفه‌ی سنگین ترازو قرار دهد که برتر از گناهانش شود و از مصادیق «من ثقلت موازینه» شود. اگر شیطان گفت «لم ابال» مختص به این نیست که عمل باطل باشد و احتمال دارد عمل به نحوی باشد ثواب نداشته باشد و در کفه‌ی ترازو موجب سنگینی نشود.

**ایشان در تأیید این بیان فرموده اند**: غیبت مبطل عمل است، کبر مبطل عمل است؛ حتّی در برخی روایات غیبت و کبر و عجب را در کنار هم قرار داده و مبطل عمل معرّفی نموده است در حالی که یقیناً کبر و غیبت مبطل عمل نیست. ایشان به همچون روایتی استشهاد می کنند که ما به دنبال یافتن چنین روایتی نرفته ایم.

##### جواب استاد از مناقشه أول

**ممکن است از این دو اشکال –که یکی از مرحوم خویی و دیگری از مرحوم داماد بیان شده است- جواب دهیم؛**

مرحوم خویی فرمودند «اگر عمل همراه با عجب فاسد باشد تشریع محرّم حاصل می شود که برای شیطان مهم است و تعبیر لم ابال را به کار نمی برد»؛ جواب این است که حرام این است که انسان ملتفت به فساد عمل، تشریع کند که این عمل صحیح است و ما با همین روایات می خواهیم بفهمیم که این عمل باطل است یا باطل نیست، چرا فرض تشریع می کنید؟! این روایت صرفاً بیان می کند که اگر عجب همراه با عبادت باشد مبطل عبادت است و تشریع عمل آخری است و چه بسا شخص، ملتفت نباشد که با این عجب عملش باطل شده است و به خاطر این که ملتفت نیست قصد امتثال أمر می کند و چنین کسی تشریع نمی کند و تشریع أمر آخری است که در این روایت فرض نشده است؛ مانند این که بگوییم «شیطان می گوید کسی که بی وضو نماز می خواند دیگر برای من مهم نیست که نماز بخواند یا نخواند» که نمی توان اشکال کرد که اگر نماز بی وضو باطل می بود برای شیطان مهم بود که شخص نماز بی وضو بخواند تا قصد امتثال أمر خدا کند و تشریع محرم حاصل شود. تشریع یک أمر اتّفاقی است و شخص ملتفت قصد تشریع می کند و شخص غافل تشریع نمی کند. ظاهر أولی روایت این است که شیطان می گوید: «وقتی بر انسان مسلط می شوم دیگر برایم مهم نیست که نماز بخواند یا نخواند چون وقتی نماز بخواند از او قبول نمی شود» و خود مرحوم خویی در بحث ریا فرمودند که عدم قبول ظهور در بطلان دارد.

##### جواب استاد از مناقشه سوم

مرحوم داماد فرمودند «شیطان دنبال این است که یا عمل ما باطل شود و یا این که ثواب نداشته باشد تا کفه‌ی ترازوی حسنات ما سنگین نشود»؛ قبول است که ثواب نداشتن هم برای شیطان بس است، ولی روایت تعبیر به «لایثاب علیه» نمی کند بلکه تعبیر به «عدم قبول» می کند که به نظر خود مرحوم داماد نیز ظهور در بطلان دارد. لذا دلالت این روایت قوّت پیدا می کند و با توجّه به این که سند نیز خوب است فتوای سید معاصر محقّق همدانی که عجب را مبطل می دانست قوی می شود؛ البته آسید علی بحر العلوم عجب متأخّر را نیز مبطل می دانست خلاف ظاهر روایت است و «إِذَا اسْتَمْكَنْتُ مِنِ ابْنِ آدَمَ فِي ثَلَاثٍ لَمْ أُبَالِ مَا عَمِلَ» به این معنا است که همراه با عملش این حالات در او موجود است چون وقتی این حالات در او به وجود آید بر او مسلط می شوم و بعد از آن مهم نیست که چه کاری انجام می دهد، نه این که مهم نیست چه کارهایی قبلاً انجام داده است.

البته این روایت عجب به یک عمل و عجب را بیان نمی کند و عجب کلی را بیان می کند؛ برخی به یک عبادت معجب اند و به همه‌ی اعمال خود معجب نیستند؛ این روایت در خصوص کسی است که معجب بالجمله به عمل خود است یعنی به صورت کلی خود شیفتگی پیدا کرده است. لذا اگر کسی یک شب نماز شب با حالی خواند و فراوان گریه کرد و به این نماز شب معجب بود ولی همیشه پیش خدا شرمنده است و می گوید «ای خدا! آن نماز شب و آن زیارت أبی عبدالله که رفتم و چقدر گریه کردم آن را نگاه کن» این روایت شامل کسی که معجب به بعض عمل خودش است نمی شود و تنها عجب مقارنی که عجب کلی است را بیان می کند. دلالت روایت با این بیان تقویت می شود.

آقای سیستانی ظهور عدم قبول در فساد را به خاطر کثرت استعمال آن در نفی ثواب در روایات (کسی که شرب خمر کند چهل روز نماز او قبول نمی شود، کسی که نظر خشمگینانه به پدر و مادر خود کند چهل روز نمازش قبول نیست و ...) قبول ندارند و قائل اند که عدم قبول ظهور در بطلان را از دست داده است؛ لکن ما در بحث به این نتیجه رسیدیم که حقّ با محقق همدانی، مرحوم خویی و مرحوم داماد است که ظهور أولی «عمله غیر مقبول» این است که به صورت مطلق مردود است نه این که تنها در مقام اعطای ثواب مردود باشد و لذا باید جواب دیگری مطرح نمود.

#### مناقشه چهارم

**به نظر ما می توان این گونه جواب داد**؛ اگر این روایت در خصوص عبادت می بود مشکل بود که از ظهور این روایت دست برداریم زیرا احتمال مبطل بودن عجب کلی نسبت به عبادت می دهیم؛ أما موضوع این روایت مطلق عمل است و أمر دائر بین این است که مراد از عمل را خصوص عبادت بدانیم و مراد از «غیر مقبول» را «لیس بصحیح» قرار دهیم و یا این که به اطلاق «ما عمل» أخذ کنیم که مطلق عمل ولو توصّلیات را شامل می شود که عدم قبول در آن به معنای عدم اعطای ثواب است زیرا شکی نیست که در توصّلیات، ریا و عجب مبطل نیست و نهایت این است که ثواب ندارد. لذا أمر دایر بین رفع ید از اطلاق «ما عمل» و بین رفع ید از ظهور «غیر مقبول» است و مبتلا به اجمال داخلی می شود.

### روایت پنجم

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ نَضْرِ بْنِ قِرْوَاشٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَتَى عَالِمٌ عَابِداً فَقَالَ لَهُ كَيْفَ صَلَاتُكَ فَقَالَ مِثْلِي يُسْأَلُ عَنْ صَلَاتِهِ وَ أَنَا أَعْبُدُ اللَّهَ مُنْذُ كَذَا وَ كَذَا قَالَ فَكَيْفَ بُكَاؤُكَ قَالَ أَبْكِي حَتَّى تَجْرِيَ دُمُوعِي فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ فَإِنَّ ضَحِكَكَ وَ أَنْتَ خَائِفٌ أَفْضَلُ مِنْ بُكَائِكَ وَ أَنْتَ مُدِلٌّ إِنَّ الْمُدِلَّ لَا يَصْعَدُ مِنْ عَمَلِهِ شَيْ‌ءٌ.[[7]](#footnote-7)

در سند «نضر بن قرواش» و محمد بن سنان است و لذا سند ضعیف است.

گفته می شود مفاد «ان المدل لایصعد من عملی شیء» این است که عمل او صحیح نیست که بالا نمی رود.

#### مناقشه

أولاً، این روایت ضعف سند دارد. ثانیاً، اگر نفی قبول ظهور در بطلان داشته باشد ولی نفی صعود ظهوری در بطلان ندارد و با نفی ثواب هم سازگاری دارد. ثالثاً، اشکال قبلی نیز اینجا جاری است و اطلاق «من عمله» اقتضا می کند که عدم صعود به معنای عدم ثواب باشد.

لذا عجب حرام نبوده و مفسد عبادت نیست.

مسأله 11 مسأله بسیار مهمی است که داعی مباح و داعی الاهی با هم جمع می شود که برخی بزرگان مثل مرحوم امام، عبادت را در این فرض باطل دانسته اند.

1. وَ رَوَى الْمُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُدْرِكِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَال‏ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ وَ وُضِعَتِ الْمَوَازِينُ فَتُوزَنُ دِمَاءُ الشُّهَدَاءِ مَعَ مِدَادِ الْعُلَمَاءِ فَيَرْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاء. (من لا يحضره الفقيه، ج‏4، ص: 398) [↑](#footnote-ref-1)
2. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص268.](http://lib.eshia.ir/11005/3/268/فیدخله%20) [↑](#footnote-ref-2)
3. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج1، ص71.](http://lib.eshia.ir/14028/1/71/الصیرفی) [↑](#footnote-ref-3)
4. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص313.](http://lib.eshia.ir/11005/2/313/یفسد%20) [↑](#footnote-ref-4)
5. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج1، ص104، أبواب مقدمات العبادة، باب23، ح17، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/1/104/فیفسده) [↑](#footnote-ref-5)
6. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج1، ص98، أبواب مقدمات العبادة، باب22، ح7، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/1/98/مقبول%20) [↑](#footnote-ref-6)
7. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص313.](http://lib.eshia.ir/11005/2/313/دموعی%20) [↑](#footnote-ref-7)